

سمیر امین، جهان سوم و توسعه

حسین خانی

مقدمه

فعالیت‌های تولیدی در مواد خام کشاورزی و معدنی (آنچه این کشورها توانایی تولید و صدور آن را دارند).

- بیشتر این کشورها، در تجارت جهانی موقعیت نامساعدی دارند و معمولاً کسری موازنه تجاری خود را با فروش روزافزون منابع طبیعی و یا از طریق استقراض (یا هر دو) جبران می‌کنند.

- در آمد سرانه در این کشورها (جز چند کشور استثنایی که از منابع غنیتر، بویژه نفت برخوردارند)، به نسبت کشورهای پیشرفته صنعتی، بسیار پایین و نحوه توزیع آن بسیار ناعادلانه است. به نحوی که، بخش عظیمی از جمعیت این کشورها در زیر خط فقر مطلق به سر می‌برند و گرسنگی و سوء تغذیه، در این کشورها امری عادی است.

- غالب این کشورها، با مسأله افزایش بی‌رویه جمعیت و پیامدهای منفی آن، از قبیل بیکاری و مهاجرت فزاینده مواجهند.

- افزایش شهرهای پر جمعیت، بدقواره و آلوده، که زاغه‌ها و حلبی‌آبادها اطراف آنها را محاصره کرده است، در همه این کشورها به چشم می‌خورد.

- به دلیل همجواری شیوه‌های زندگی و تولید سنتی و جدید، قشر بندی اجتماعی در این کشورها بسیار متنوع و متداخل است و انواع شکافهای اجتماعی، اعم از قومی، نژادی، مذهبی، محلی و طبقاتی در آنها وجود

از مهمترین مشکلات علوم انسانی، عدم اتفاق نظر بر سر معنا و کاربرد اصطلاحات و مفاهیم مربوط به این علوم است. یکی از این مفاهیم، اصطلاح «جهان سوم» است زیرا، در کنار اصطلاح یادشده، بیش از بیست عنوان و اصطلاح دیگر نیز برای این کشورها به کار می‌رود؛ اصطلاحاتی نظیر؛ عقب مانده، عقب نگهداشته شده، در حال توسعه، توسعه نیافته، کم رشد، فقیر، استعمار زده، وابسته، پیرامونی، اقماری و جنوب. با همه اینها، همراه با تعدد عناوین و اصطلاحاتی که برای نامیدن کشورهای موسوم به جهان سوم به کار می‌رود، شمار زیادی ویژگیهای مشترک بین این دسته از کشورها وجود دارد که در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به چشم می‌خورد:

- بیشتر این کشورها، طی چند قرن اخیر، مستقیم یا غیر مستقیم، تحت سلطه استعمارگران غربی بوده‌اند و هنوز نیز عرصه رقابتها و مجادلات قدرتهای بزرگند.

- حیات اقتصادی این کشورها، با حیات اقتصادی جوامع سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته تفاوت‌های فاحشی دارد؛ از جمله وجود انواع شیوه‌های تولید و معیشت سنتی (ماقبل صنعتی) در کنار شیوه‌های کم و بیش سرمایه‌دارانه و حتا، صنعتی و تمرکز بخش اعظم

دارد. در اغلب این کشورها، دولت نقش اصلی را در حیات و ممت اقتصاد، اجتماعی و سیاسی مردم ایفا می‌کند. جامعه مدنی در این کشورها ضعیف و غیرمتشکل است و قادر به ابراز وجود در مقابل دولت نیست.

زندگی سیاسی در این کشورها، به‌طور عمده غیردموکراتیک است و قدرت سیاسی معمولاً بر پایه‌هایی نظیر نظام‌گیری، زورمداری، پدرسالاری، شیخوخت، قبیله‌گرایی و شخصیت‌پرستی استوار است و خشونت و سرکوب از رایجترین شیوه‌های حکومت است.

غالب دولتهای این کشورها، در عرصه سیاست بین‌المللی موقعیت و مواضع ضعیفی دارند و معمولاً از پیگیری یک سیاست فعال و مستقل عاجزند.

کشمکشهای سیاسی در این کشورها، معمولاً، به‌شکل تعارضات قومی، نژادی، مذهبی و محلی بروز می‌کند و غالباً پراکنده و خشونت‌آمیز است. در این کشورها، مشارکت سیاسی عمومی یا محدود است و یا این که به‌طور مستقیم به‌وسیله دولت برانگیخته و هدایت می‌شود و به‌طور کلی؛ مشارکت دموکراتیک نهادینه شده، عرصه‌زبادی برای بروز و ظهور ندارد.

بسیاری از این کشورها، بویژه طی چند دهه اخیر، عرصه شورشها، انقلابها، کودتاها، جنگهای داخلی و جنگهای منطقه‌ای بوده است.

با وجود این وجوه مشترک، تفاوت‌های این کشورها با یکدیگر نیز بسیار زیاد است.

کشورهای جهان سوم

الف) اصطلاح جهان سوم، طی چند دهه اخیر یکی از رایجترین عناوین برای گروه بزرگی از کشورهای جهان (شامل بیشتر کشورهای آفریقا، امریکای لاتین و آسیا) بوده است. گفته می‌شود؛ اولین بار، در سال ۱۹۵۲- یعنی در اوج جنگ سرد- جمعیت‌شناس و اقتصاددان فرانسوی به نام آلفرد سووی (Alfred Sauvy) این اصطلاح را- به‌منظور طبقه‌بندی آن دسته از کشورهای جهان که از دو بلوک سیاسی، نظامی و

ب) رهبران چین کمونیست نیز، تفسیر دیگری از جهان سوم ارائه داده‌اند:

طبق نظریه «سه جهان» مائوتسه‌دون؛ کشورهای جهان، به سه دسته تقسیم می‌شدند: جهان امپریالیسم (شامل کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری غربی)، جهان سوسیال امپریالیسم (شامل اتحاد جماهیر شوروی سابق

اصطلاح را اولین بار، هانس هوفر (Hans Hofer) آلمانی، صاحب‌نظر جغرافی سیاسی، به کار برد. وی معتقد بود که چهار کشور قدرتمند از غرب به شرق عبارت است از: ایالات متحده، آلمان، روسیه و ژاپن که همگی در بخش شمالی واقع شده است.

بر اساس این نوع تقسیم‌بندی، جهان از دو بخش تشکیل شده است: یک بخش شامل کشورهای پیشرفته صنعتی، غنی، قدرتمند؛ به نام شمال و بخش دیگر، شامل کشورهای کم توسعه، غیر صنعتی، غالباً فقیر و ضعیف، به نام جنوب که در واقع، در جهان امروزی، تضاد و رویارویی بین این دو وجود دارد.

کشورهای وابسته و پیرامونی

اصطلاحاتی نظیر وابسته و پیرامونی نیز، به فراوانی برای کشورهای موسوم به جهان سوم به کار می‌رود. اما، بینیم هر کدام از این مفاهیم چه معنایی دارد؟

مقصود از کشورهای وابسته، کشورهایی است که امور و تحولات آنها تحت تأثیر و کنترل کشورهای دیگر است. در این معنا، وابستگی را می‌توان رویه دیگری از بحث استعمار و امپریالیسم دانست. به طوری که، سابقه مستعمراتی (مستقیم یا غیر مستقیم) اکثر کشورهای موسوم به جهان سوم نیز، مؤید این مطلب است.

بنابراین، مقوله وابستگی یکی از مناقشه‌انگیزترین موضوعات مربوط به کشورهای جهان سوم است. در میان تعاریف متعددی که از وابستگی به عمل آمده دو دسته تعریف را می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت: گروهی از این تعاریف، وابستگی را به عنوان شکلی از روابط بین دو دسته از کشورها، یعنی کشورهای موسوم به جهان سوم از یکسو و کشورهای پیشرفته صنعتی از سوی دیگر، در نظر می‌گیرند. گروهی دیگر از تعاریف، وابستگی را به عنوان یک وضعیت مشروط‌کننده در نظر می‌گیرند که نه تنها روابط خارجی کشور وابسته، بلکه ساختارهای داخلی آن را نیز دربر می‌گیرد.

گروه اول تعاریف وابستگی، به طور عمده از سوی نظریه‌پردازان موسوم به مکتب «اکلا» (R. Perbish) اقتصاددان آرژانتینی، مثلاً، راثول پریش (R. Perbish) اقتصاددان آرژانتینی، بنیانگذار و رییس اکلا؛ وابستگی را بر اساس مفهوم

و اعمار آن) و جهان سوم (شامل بقیه کشورهای جهان). اما، در این نظریه چندین بار تجدیدنظر شد. مثلاً، اندکی پس از ارایه نظر مزبور از سوی رهبران حزب کمونیست چین، کشورهای جهان بر حسب میزان قدرتی که در سطح بین‌المللی و نیز سلطه‌ی که بر دیگر کشورها داشتند، به سه دسته تقسیم شدند: جهان اول، شامل دو ابرقدرت امپریالیستی؛ یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی؛ جهان سوم، شامل کشورهای اروپای غربی، ژاپن، کانادا و آن دسته از کشورهای اروپای شرقی که دنباله‌رو اتحاد شوروی بودند و سرانجام، جهان سوم؛ شامل بقیه کشورهای جهان. از نظر مائو و پیروانش، رابطه این سه جهان رابطه‌ی هرمی و مبتنی بر قدرت بود. بدین معنا، که جهان اول، جهان سوم را شدیداً تحت سلطه و استثمار خود قرار داده، در ضمن جهان دوم را تابع منویات خود کرده بود و به عبارت دیگر؛ بر همه جهان سیطره داشت و در این میان جهان دوم نیز، به نوبه خود، جهان سوم را استثمار می‌کرد. نتایج عملی که مائو و پیروانش از این نظریه می‌گرفتند، جالب بود، زیرا آنها تلاش می‌کردند تا معنایی فعال و حتماً، انقلابی بر این اصطلاح جهان سوم منسوب کنند.

بارواج مباحث مربوط به «نوسازی»، «توسعه» و «عقب‌ماندگی»، اصطلاح جهان سوم معانی وسیعتری یافت، به این صورت؛ که معانی و تفاسیر مربوط به این اصطلاحات نیز بر معانی قبلی جهان سوم افزوده شد.

مثلاً، جهان سوم مترادف شد با کشورهایی که از قافله توسعه جهانی عقب مانده‌اند، یا در مراحل اولیه توسعه و نوسازی به سر می‌برند، یا به لحاظ اقتصادی و سیاسی به کشورهای پیشرفته وابسته هستند و مانند آن.

کشورهای شمال و جنوب

عده‌ی، با ایراد نقد به تیوری سه جهانی، معتقدند که تقسیم مردم و کشورهای جهان به سه دسته [یا بیشتر] نوعی بدعت است و دنیا فقط از دو گروه متضاد و متخاصم تشکیل شده که منافع و مواضعشان به هیچ وجه با یکدیگر سازگار نیست. در میان تقسیم‌بندی‌هایی که بر دوگانگی جهان معاصر اشاره می‌کنند، می‌توان به تقسیم جهان به دو بخش «شمال» و «جنوب» اشاره کرد. این

متروپل می انجامد.

در وابستگی نوع سوم، که سانتوس آن را وابستگی جدید می نامد، به نحوه عملکرد سرمایه انحصاری جهانی در قالب شرکتهای چند ملیتی و سرمایه گذاری مستقیم آنها در منابع کشور قمر مربوط می شود، که تحت عنوان امپریالیسم اقتصادی از طریق شرکتهای فراملی انجام می گیرد.^۲ این عملکرد را، به تعبیری، استعمار نو نامیده اند.

در این تعریف، این موضوع نهفته است که وابستگی فقط یک رابطه اقتصادی نیست. بلکه، همچنین ساختار اجتماعی خاصی را داخل کشورهای وابسته با خود به همراه دارد. ساختاری که با ساختار داخلی کشورهای غیر وابسته (مرکزی) متفاوت است.

در کنار وی، کسان دیگری مانند فرناندو هندیکو کادوسو (F.H. Cardoso) و انزو فالتو (E. Faletto)، نیز سعی در توضیح و تبیین وابستگی کردند که در آن، به نقش عوامل داخلی کشورهای وابسته نیز توجه کردند. آنها استدلال می کردند که؛ این، نه صرفاً عوامل خارجی، بلکه مناسبات میان نیروهای داخلی و خارجی است که وابستگی را شکل می دهد. در نظر آنها، وابستگی فقط بر پایه استثمار و سرکوب نیروهای خارجی قرار ندارد، بلکه، بر پایه پیوند منافع و همسازی بین طبقات حاکم داخلی و طبقات بین المللی (بورژوازی خارجی، شرکت های فراملیتی و غیره) قرار دارد. به نظر آنها، سلطه نیروهای خارجی، از طریق نحوه عمل گروهها و طبقات حاکم داخلی، به صورت یک نیروی داخلی ظاهر می شود. به عبارت دیگر، طبقات حاکم داخلی، به گونه ای عمل می کنند که منافع نیروهای خارجی نیز حفظ می شود. زیرا، منافع طبقات داخلی، در حفظ منافع نیروهای خارجی نهفته است.

بنابراین، کاردوسو و فالتو، وابستگی را مقوله ای ساختاری می دانند و به تأثیرات پیوندهای خارجی بر ساختارهای داخلی کشورهای وابسته، نظیر روابط تولیدی و طبقات اجتماعی، توجه می کنند. همچنین به نظر آنان، در کشورهای پیرامونی، حتا، با وجود دولت مستقل ملی، وابستگی تداوم می یابد. اصولاً، آنها توسعه کشورهای وابسته (جهان سوم) را ممکن می شمارند.

«رابطه مبادله» تعریف کرده است که بیانگر نسبت قیمت کالاهای صادراتی یک کشور به قیمت کالاهای وارداتی آن است. به عبارت دیگر، کاهش روزافزون قیمت مواد اولیه، همزمان با افزایش قیمت کالاهای صنعتی، موجب شده است که این کشورها همچنان در وضعیت توسعه نیافتگی اقتصادی باقی بمانند.

اسوالدو سونکل (Osvaldo Sunkel) اقتصاددان اهل شیلی، که او نیز عضو اکلا بود، به وابستگی در عرصه تجارت جهانی توجه کرد و معتقد بود که مسایل کشورهای جهان سوم (بی ثباتی، رکود، افول رابطه مبادله و غیره) در ساختار وابسته تجارت خارجی آنها ریشه دارد. این، به معنای وابستگی ساختاری جهان سوم به صادرات مواد خام و واردات کالاهای صنعتی است. به عبارت دیگر، یک ساختار مسلط توسعه یافته، که شامل جوامع غربی است و یک ساختار وابسته توسعه نیافته که شامل کشورهای جهان سوم است.

کاستیهای تعریف مکتب اکلا از وابستگی، موجب شد که عده ای از پژوهشگران، تعاریف دیگری از وابستگی ارائه دادند که در آنها سعی شده بود بجز شکل رابطه بین دو اقتصاد یا دو کشور، تأثیر این رابطه بر ساختار و عملکرد داخلی کشورهای وابسته نیز توضیح داده شود.^۱

مثلاً، دوس سانتوس (Dos Santos) معتقد است که منظور از وابستگی، وضعی است که در آن اقتصاد پاره ای از کشورها تابعی از بسط و توسعه اقتصاد کشور دیگر است. این ارتباط، زمانی شکل وابستگی می گیرد که برخی از کشورها قادر باشند گسترش یابند و خودشان را حفظ کنند، در حالی که بعضی از کشورهای دیگر تنها به عنوان انعکاسی از بسط و توسعه کشور مسلط، ممکن است توسعه یابند. دوس سانتوس، معتقد است که وابستگی در سه مرحله تحقق می یابد؛ شکل اول وابستگی، به دوران استعمار مربوط می شود که عمدتاً بر پایه صادرات و تجارت متروپل و قمر استوار است، که در این مرحله، سرمایه مالی روابط اقتصادی را تحت کنترل درمی آورد.

در وابستگی نوع دوم، به تسلط سرمایه بزرگ و سرمایه گذاری در تولید مواد خام و کالاهای مورد نیاز

ساموئل هانتینگتون، لوسیون پای، آلموند و دانیل لرنر آن را نمایندگی می کنند.^۲

سمیر امین

نظریات انباشت جهانی سرمایه، در مدل‌های نظری نویسندگان چون سمیر امین، ارنست ماندل، امانوئل والرشتاین و آندرسون دیده می شود. سمیر امین، در سال ۱۹۳۱ در مصر به دنیا آمد. درجه دکترای خود را در رشته اقتصاد در پاریس گرفت و به عنوان استاد اقتصاد، در دانشگاه‌های «داکار»، «پویتی یرنر» و پاریس و همچنین به عنوان رییس «سازمان آفریقایی توسعه و برنامه‌ریزی اقتصادی» در داکار خدمت کرده است. او یکی از متفکران برجسته بین‌المللی است که متخصص درباره مسایل کشورهای جهان سوم و توسعه آنها است. امین، در علوم اقتصادی و سیاسی، در پاریس تحصیل کرده و بیش از سی کتاب تألیف نموده است، که بیشتر آنها به زبانهای مختلف ترجمه شده است. او در اواخر دهه ۱۹۵۰، برای وزارت اقتصاد مصر کار می کرد، سپس به صورت مشاور مالی حکومت درآمد. در سال ۱۹۷۰، او ریاست «مجمع جهان سوم» در داکار را عهده دار شد. از اواسط دهه ۱۹۹۰، وی ریاست «مجمع بین‌المللی برای جایگزینها» شد. این مجمع، به عنوان یک جایگزین برای مرکز اقتصاد جهانی در داووس است. امین، صاحب آثار بسیار معروفی در زمینه توسعه و توسعه نیافتگی است که از جمله آنها می توان موارد زیر را نام برد: «انباشت جهانی» (۱۹۷۵)، «توسعه نابرابر» (۱۹۷۶)، «امپریالیسم و توسعه نابرابر» (۱۹۷۶)، «قانون ارزش و ماتریالیسم تاریخی» (۱۹۷۸) و «طبقه و ملت» (۱۹۸۰). امین، به تألیف آثار مهمی نیز در زمینه خاورمیانه و آفریقا دست زده است که از میان آنها می توان به موارد ذیل اشاره نمود: «استعمار نو در غرب آفریقا» (۱۹۷۳)، «مغرب در نیای جدید: الجزایر، تونس، مراکش» (۱۹۷۰) و «ملت عرب» (۱۹۷۸).

در کتاب «انباشت جهانی» خود، ادبیات جریان اصلی اقتصاد سیاسی توسعه را به طور منظم به نقد کشیده است و با ارائه سنتزی از نظریات و مفاهیم مکتب مارکس و دیگر مارکسیستها، نظریه توسعه نیافتگی را پرورش داده

اما، آن را متفاوت از توسعه کشورهای صنعتی می داند و از آن با عنوان «توسعه وابسته» یاد می کنند.

برخی از صاحب نظران، وابستگی را به عنوان وجهی از نظام جهانی سرمایه داری تلقی می کنند. نظام جهانی سرمایه داری، در نظر آنها کلیت به هم پیوسته بی است که بر اساس یک تقسیم کار بین المللی ایجاد شده و جهان را به دو بخش متمایز تقسیم کرده است: یک بخش توسعه یافته (که آن را با عناوینی چون مرکز یا متروپل مشخص می سازند) و یک بخش توسعه نیافته (که آن را با عناوینی چون پیرامون یا اقمار نام می برند). معروفترین نظریه پردازانی که به وابستگی در چارچوب نظام جهانی توجه کرده اند، از آندره گوندر فرانک، سمیر امین و امانوئل والرشتاین،^۳ می توان نام برد.

ریشه های عقب ماندگی کشورهای جهان سوم

بسیاری اعتقاد دارند که علت عقب ماندگی به شاخصهای کمی چندگانه؛ مثل درآمد سرانه، تعداد تولید و... ارتباط دارد و فقط یک متغیر را نمی شود در نظر گرفت. عده بی دیگر نیز، کشورها را بر اساس شاخصهای آماری نظیر محصول مالی و درآمد سرانه تقسیم بندی کردند. به هر صورت؛ عوامل مختلف عقب ماندگی کشورهای موسوم به جهان سوم را، می توان به چهار دسته کلی تقسیم بندی کرد:

(۱) دیدگاههای معتقد به عوامل داخلی وابستگی و توسعه نیافتگی، که در آرای نظریه پردازانی چون روستو، روفیلد و اسملسر تبلور یافته است.

(۲) دیدگاههای معتقد به عوامل خارجی وابستگی و توسعه نیافتگی، که در آرای افرادی چون میردال، فرناندو، پل سینجر، پیر سالاما، جفری کی، آواکف و هابسون منعکس است.

(۳) دیدگاههای معتقد به عوامل داخلی و خارجی با تأکید بر عوامل خارجی، که در نظرات پل باران، آندره گوندر فرانک، دوس سانتوس، سمیر امین و امانوئل والرشتاین یافت می شود.

(۴) دیدگاههای معتقد به عوامل داخلی و خارجی با تأکید بر عوامل داخلی، که افرادی مانند اسوالد سونکل،

شده است. همچنین، لزوم افزایش سریع هزینه‌های بخش دولتی، نسبت به نیازهای اقتصاد داخلی را پیش می‌آورد و موجب توزیع نابرابر درآمدها و مصرف‌گرایی اقشار پر درآمد جمعیت و بالاخره توسعه ناقص صنعتی می‌شود که در مجموع کشور را نیازمند واردات کالاها از کشورهای سرمایه‌داری می‌کند. امین، تأثیر این شرایط را بر وضعیت توسعه و توسعه نیافتگی بدین شکل خلاصه می‌کند: «در حالی که در مرکز، رشد هم ارز توسعه است. یعنی، به عبارتی موجب انسجام و یکپارچگی می‌شود. در کشور پیرامون این طور نیست؛ زیرا، برعکس، موجب پراکندگی بخشهای اقتصادی می‌شود. به عبارت واضحتر، رشد در پیرامون، که به سمت ادغام در بازار جهانی می‌رود، موجب «گسترش توسعه نیافتگی» آن می‌شود.

امین، با این دیدگاه خود - که مشابه دیدگاه فرانک بود - نظریه تقسیم کار بین المللی و انباشت جهانی سرمایه را مطرح نمود. وی، پیشاپیش نسبت به بروز هر گونه سوء تفاهمی هشدار داده و می‌گفت: «مبنای آرای غلطی که در نظریه توسعه نیافتگی راه یافته، عدم تشخیص تفاوت میان جوامع و نظامهای اقتصادی مستقل ماقبل سرمایه‌داری، از جوامع و نظامهایی است که به واسطه واقعیت تاریخی سلطه استعماری، در نظام حاکم سرمایه‌داری جهانی ادغام شده است.» به اعتقاد وی، نظریه انباشت جهانی سرمایه، روابط میان مرکز و پیرامون را در بر می‌گیرد. امین، ضمن این که نظریه خود را بر پایه مفاهیم مارکسیستی و از جمله شیوه تولید و بنیادهای نظام سرمایه‌داری قرار می‌دهد و سهم شایسته لنین را نیز در تحلیل تحولات جهان مرکزی و شکل‌گیری انحصارات تصدیق می‌کند، با این وجود، تأکید دارد که در این نظریات، بنیادهای پیرامونی به دقت مورد بررسی قرار نگرفته است. با این که باران و سوئیزی اثر لنین را روزآمد کرده بودند، اما، آنان نیز نتوانسته بودند ارتباط میان تحولات مرکز و پیرامون را به خوبی نشان دهند. با این دید، می‌توانیم مفاهیم نادرست توسعه نیافتگی و جهان سوم را کنار بگذاریم و مفهوم «بنیادهای پیرامونی» را به جای آن قرار دهیم.

امین، این مفهوم را به مفهوم طبقه در سطح ملی و

است. در نظریه خود این فرض را نمی‌پذیرفت که جهان شامل کشورهای توسعه یافته و غیر توسعه یافته سرمایه‌داری و سوسیالیستی است و همگی در شبکه تجاری و مالی جهانی ادغام شده‌اند: به گفته وی؛ «این طور نیست که دو بازار جهانی، یکی سرمایه‌داری و دیگری سوسیالیستی وجود داشته باشد، بلکه جهان تنها دارای یک بازار است که همان بازار جهانی سرمایه‌داری است و اروپای شرقی نیز در آن مشارکت جنبی دارد.» به نظر وی، انباشت «یکی از مهمترین اصول ذاتی شیوه تولید سرمایه‌داری و همین طور بدون شك شیوه تولید سوسیالیستی است. اما... اصل ذاتی برای کارکرد شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری به شمار نمی‌رود.» وی، به بحث در مورد انباشت اولیه می‌پرداخت، که با اضمحلال شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری همراه بوده است و تأکید می‌کرد که با برقراری رابطه میان شیوه تولید سرمایه‌داری و شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری، «جریان انتقال مازاد» نیز آغاز می‌شود.

امین، در ادامه مباحث خود ویژگیهای توسعه نیافتگی را بدین ترتیب عنوان کرده است: نابرابری سطوح بهره‌وری، از هم گسیختگی اقتصاد و سلطه خارجی. نابرابری سطوح بهره‌وری در همه جا، حتا، کشورهای پیشرفته نیز به چشم می‌خورد. زیرا، در آنجا نیز پویایی و بالندگی معمولاً با صنایع جدیدتر همراه است. از هم گسیختگی؛ ناشی از فقدان ارتباط میان بخشهای مختلف اقتصاد است. سلطه خارجی محصول وابستگی است، که نشانه آن وجود تعداد معدودی از بنگاههای بسیار بزرگ خارجی است که خود متکی به شرکتهای بزرگ بین‌المللی و مراکز خارج از کشور توسعه نیافته است. بنابراین، وابستگی خارجی، با تجارت خارجی پدیدار می‌شود که شامل صدور مواد اولیه در مقابل واردات کالاهای ساخته شده است. این وابستگی تجاری، غالباً با افزایش وابستگی مالی به سرمایه‌های خارجی همراه است، که نهایتاً، منجر به خروج سود، به صورت بازگشت سرمایه به کشورهای پیشرفته می‌شود. چنین شرایطی، ایجاب می‌کند که رشد سریعی در صادرات به وجود آید تا بتواند جوابگوی رشد فزاینده واردات باشد، که به دلیل گسترش شهرنشینی و تولیدات ناکافی مواد غذایی ایجاد

متساوی صورت می گرفت. انتقال به سوسیالیسم مستلزم یافتن راههای جدیدی برای از بین بردن آثار سنتهای دوران قبل از سرمایه‌داری و مقابله با مسیر محدود پیرامونی و وابسته توسعه سرمایه‌داری در دنیای امروز است.

امین، در دومین اثر برجسته خود؛ یعنی «توسعه نابرابر» نیز عمدتاً به بحث در مورد نابرابری توسعه و بنیادهای اجتماعی سرمایه‌داری پیرامونی می‌پردازد. نخستین بخش از پنج بخش این کتاب، به بررسی شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری اختصاص دارد. از دید وی، جنبه مشخص شیوه تولید اشتراکی، سازماندهی کار به شکل فردی و جمعی، عدم مبادله در جامعه و توزیع محصول کار در بین جمع، بر حسب قواعد مربوط به ساختار خویشاوندی است. در شیوه خراجگری، نیز جامعه به دهقانان و طبقه حاکمه تقسیم شده است. شیوه تولید فئودالی، نیز با جدایی اربابان زمیندار از سرفه‌های اجاره کننده مشخص می‌شود و بالاخره، شیوه تولید برده‌داری؛ که بردگان نیروی کار آن را تشکیل می‌دهند. به گفته امین؛ همه جوامع مرکب از «بنیاد»هایی هستند که از ترکیب شیوه‌ها و روابط تولید به وجود آمده است. بنابراین، علایم مشخصه بنیادهای اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری نیز، غلبه شیوه تولید اشتراکی یا خراجگری، وجود روابط ساده کالایی و الگوی تجارت راه دور است.

بخش دوم کتاب، شیوه تولید سرمایه‌داری و سه ویژگی تعیین کننده آن را مورد دقت قرار می‌دهد. یکی این که، این نظام شکل تولید کالایی به خود می‌گیرد و حتی، کار نیز به کالا تبدیل می‌شود و وسایل تولید نیز به کالاهایی مبدل می‌شود که تحت تصرف طبقه حاکم قرار دارد. دیگر این که، وجه مشخص این شیوه تولید که در ابتدا، مالکیت خصوصی وسایل تولید بود، در مرحله معینی، جای خود را به مالکیت دولتی می‌دهد که توسط آن گروه‌های اجتماعی تحقق می‌یابد که در سطح ملی فعالیت می‌کنند. امین، این جنبه‌های نظام سرمایه‌داری را در پر تو چیزی که خود، آن را انباشت سرمایه - به طور خودمحمور - می‌خواند، تحلیل می‌کند. همچنین، تعبیری از انباشت سرمایه را، با استفاده از الگوهای

بین‌المللی مربوط کرد. وی معتقد بود که دقت در مسأله شیوه تولید، به خودی خود توجه ما را به «نظامهای سرمایه‌داری ملی» و رابطه میان بورژوازی و پرولتاریا در هر کشور جلب می‌کند. اما به جای این گونه تأکید بر شیوه تولید، باید توجه خود را بیشتر به بنیادهای جهانی نظام سرمایه‌داری معطوف کنیم.

«بنابراین، تضادهای اجتماعی نظام سرمایه‌داری، تضادهای جهانی است. بدین ترتیب که، این تضاد بین بورژوازی و پرولتاریای هر کشور به طور منفرد نیست، بلکه، تضادی بین بورژوازی جهانی و پرولتاریای جهانی است. بستر وجودی این بورژوازی جهانی و پرولتاریای جهانی، نیز شیوه تولید سرمایه‌داری نیست. بلکه، نظام بنیادهای سرمایه‌داری است که... به معنای بنیادهای مرکزی و بنیادهای پیرامونی است.»

امین، در بحث توسعه کشورهای پیرامونی استدلال می‌کرد که یکی از اولین قدم‌های این توسعه، ایجاد اقتصاد ملی یکدست و همگون است که می‌تواند از طریق انتقال کارگرانی که بهره‌وری پایینی دارند، به مناطق دارای بهره‌وری بالا و کشاورزی به صنعت صورت پذیرد. بعلاوه، حتی، می‌توان با فرصت و سنجیدگی، مراکز یا قطبهای توسعه را نیز با گروه‌های صنعتی یکپارچه ایجاد کرد که مروج فعالیت‌های مستقل یا «خودمحمور» هستند. و بالاخره، این که باید تغییراتی در ساختار تجارت خارجی و توزیع درآمدها و امور مالی، برای تسهیل روند حرکت به سمت توسعه به وجود بیاید.

امین، این پرسش را در برابر خود مطرح می‌کرد که آیا امکان پیدایش دنیای سوسیالیستی وجود دارد؟ وی احساس می‌کرد که راه حل وی - مبنی بر ایجاد ساختارهای ملی خودمحمور - باروشهای سنتی عملکرد سرمایه‌داری در تضاد است. در حالی که، سوسیالیسم برای این که مؤثر واقع شود، جهان را بر مبنای برابری با هم متحد می‌کرد. اما، وظیفه استقرار سوسیالیسم نیز وظیفه‌ی دشوار بود. سوسیالیسم نمی‌تواند تقسیم کار مبتنی بر بازار را بپذیرد؛ تخصص‌گرایی نیز می‌باید تا زمان از بین رفتن مرزهای کشورهای، در شرایطی

تجارت بین الملل و جریانهای پولی، مطرح کرده است. بخش سوم کتاب، ضمن کنکاش در تجارت جهانی و تقسیم کار شخصی، به توضیح نظریه مبادله نابرابر آرگیری امانوئل می پردازد و بحث را با تشریح شرایط وابستگی در پیرامون- که آن را ناشی از نیاز سرمایه داری مرکز به نیروی کار ارزان پیرامون می داند- خاتمه می دهد. در وهله نخست، پیرامون به صدور مواد خام به مرکز می پردازد، که این امر به تغییر شکل و تجدید بازار داخلی می انجامد و موجبات گسترش بازار در مرکز را با «قبول نقش محدود، تبعی و حاشیه‌یی» از سوی پیرامون فراهم می کند. در مرحله بعدی، بازار داخلی نیز پدیدار می شود که بیشتر حاکی از تقاضا برای کالاهای تجملی است تا کالاهایی که مورد مصرف عامه مردم قرار دارد.

«در صورتی که بخش صادرات کلاً با سرمایه گذارهای خارجی اداره می شود و سودهای ناشی از آن نیز به مرکز باز می گشت، آنگاه می توانستیم بپذیریم که بازار داخلی نیز کاملاً از تقاضا برای کالاهای مصرفی مورد نیاز عامه مردم تشکیل می یافت و گسترش آن نیز محدود به دستمزدهای پایین نیروی کار می شد. اما، بخشی از این سرمایه داخلی است و از این گذشته شیوه‌هایی که به منظور پایین نگه داشتن دستمزد نیروی کار مورد استفاده قرار می گیرد، بر پایه تقویت آن دسته از گروههای سربار داخلی قرار دارد که نقش تسمه نقاله را ایفا می کنند؛ مانند مالکان مزارع بزرگ، کولاکها، بورژوازی تجاری وابسته، بوروکراسی دولتی و غیره. بدین ترتیب، بازار داخلی اساساً مبتنی بر تقاضای این گروهها برای کالاهای تجملی خواهد بود.»

از نظر امین، این گونه ارتباط میان بخش صادرات و مصارف تجملی «پیوند خاصی است... که تنها، ویژگی این مدل توسعه اقتصادی و الگوی انباشت سرمایه وابسته پیرامونی به شمار می رود.» به اعتقاد امین، در پایان این فرآیند، توسعه صنعتی نیز به معنای تولید کالاهای مصرفی، مطابق مراحل پیشرفته توسعه در مرکز اتفاق می افتد. در این مرحله است که تدریجاً تولید

کالاهای تجملی، جای واردات را می گیرد و کشاورزی معیشتی نیز به رکود می گراید. اما، از آنجا که تولید برای مصرف توده‌های مردم نیست، اغلب بخشهای جمعیت هنوز فقربازدهاند و «در حاشیه» باقی می ماندند. ناموزونی توسعه- که خود محصول مبادله نابرابر در سطح جهانی است- جلوه‌های آشکار خود را در همین فقرزدگی توده‌های جمعیت و جذب یک گروه اقلیت ثروتمند در نظام جهانی نشان می دهد. بنابراین، مبارزه طبقاتی را نیز باید در مقیاس جهانی بررسی نمود. به گفته امین، «این بدین معنا است که بورژوازی مرکز، یعنی تنها بورژوازی که در اندازه‌های جهانی قرار دارد، در همه جا، چه در مرکز و چه در پیرامون، به بهره‌کشی از پرولتاریا می پردازد، اما، استثمار پرولتاریا در پیرامون، حتا، جنبه خشونت آمیز بیشتری نیز به خود می گیرد.»

چهارمین بخش کتاب، به بررسی ریشه‌های توسعه نیافتگی در نظام سرمایه داری می پردازد. امین، در اینجا نه تنها مختلف را در مورد گذار به سرمایه داری پیرامونی- که بیانگر ناموزونی توسعه در پیرامون است- ارایه می کند و سپس به بررسی بنیادهای اجتماعی معاصر در جوامع پیرامونی امریکای لاتین، عرب، آسیا و آفریقا می پردازد و به این نتیجه می رسد که در همه این بنیادها، سرمایه ارضی در سطح ملی، نقش مسلطی دارد و بورژوازی محلی یا تجاری نیز در راستای سرمایه‌های مسلط خارجی شکل می گیرد و گرایش هم به سمت تشکیل بوروکراسی وجود دارد.

امین، بحث خود را با پاسخ به این پرسش خاتمه می دهد که گذار به نظام سرمایه داری چگونه صورت می پذیرد؟ کشور پیرامونی، دو انتخاب در مقابل روی خود دارد؛ که یکی توسعه وابسته و دیگری توسعه خودمحمور است و با توجه به مسأله ناموزونی در توسعه، «پیرامون نمی تواند تنها مدل سرمایه داری را اقتباس کند، بلکه، ناچار است که بر آن غلبه کند.» امین، اعتقاد داشت که این انتقال در سطح جهانی، با آزادسازی پیرامون و قبول الگوی انباشت داخلی آغاز می شود. «بنابراین، توسعه‌یی که صرفاً گسترش توسعه نیافتگی نیست، هم ملی و مردمی، دموکراتیک و هم سوسیالیستی خواهد بود...»

میان تولید کالاهای مصرفی و تولید کالاهای سرمایه‌ی است» و همین ضعف، «موجب کاهش پویایی ساختار تولید مجدد پیرامون نسبت به ساختار تولید مجدد سرمایه‌داری در مرکز می‌شود و منجر به جلوگیری از توسعه پیرامون می‌گردد.» آنتونی بروئر نیز، پس از نشان دادن این که چگونه امین تحلیل قیمت‌های جهانی خود را از امانوئل اکتباس کرده است، بحث خود را در مورد نظام نابرابر تخصصی ارایه می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که این دو تیوری با هم، نخستین تحلیل جدی از تجارت جهانی را در چارچوب سنت مارکسیستی تشکیل می‌دهد.» بروئر، به رابطه میان اندیشه امین و باران و برخی نظریه پردازان وابستگی پی برد، اما، به اعتراف او، بجز نظریه گسترش توسعه یافتگی، چیز زیادی از فرانک گرفته نشده است. او بحث خود را با ارایه یک ارزیابی ملایم از امین، به پایان می‌برد.

«کاری را می‌توان تنها اقدامی جدی دانست که در جهت تبیین مسأله اساسی انباشت سرمایه در مقیاس جهانی، صورت گرفته است. یعنی، همان فرآیند پویایی که شامل بنیادهای مختلف اجتماعی و ساختارهای بسیار متنوعی است که همگی به یک اقتصاد واحد جهانی پیوند یافته است. وی، کوشیده است که در این فرآیند، مجموعه‌یی از موضوعاتی را که تا قبل از این به طور مجزا از یکدیگر مورد مطالعه قرار می‌گرفت، به هم ربط دهد. موضوعاتی مانند؛ شیوه‌های تولید، ساختار طبقاتی در پیرامون، تخصص‌گرایی و الگوی تجارت بین‌الملل، شکل‌گیری قیمت‌های جهانی، مشکلات اقتصادی توسعه در کشورهای پیرامونی، دوره بعدی تکامل نظام سرمایه‌داری و مانند آن. اغلب طرح مسأله در این زمینه مهمترین گام به شمار می‌رود.»^۵

وی، وابستگی را به عنوان بخشی از طبیعت نظام سرمایه‌داری جهانی می‌داند، او جهانی شدن سرمایه‌داری را، بر اساس مقوله انباشت سرمایه توضیح می‌دهد. وی، معتقد است یک نظام سرمایه‌داری جهانی وجود دارد که محرک‌های توسعه خود را از مرکز این نظام (کشورهای پیشرفته صنعتی) می‌گیرد. این مراکز، قادر

کریس چیس دان، در بررسی کتاب «توسعه نابرابر» بر این نکته اعتراف می‌کند که این اثر، «اقدامی جاه طلبانه و موفقیت‌آمیز برای تطبیق کلی مدل انباشت سرمایه‌داری مارکس با اقتصاد جهانی بوده است». با این حال، تصوری چنین بود که این کتاب «از کنار دولت، فرآیند شکل‌گیری دولت و نظام دولتی، بی‌اعتنا عبور کرده است». آلن سیکانیز، از این که مجادله با امین، مستلزم احاطه بر قلمرو وسیعی از دانش است، ابراز شگفتی کرده است. به گفته وی: «امین، در طبقه خاص خود قرار دارد و این تضمین می‌کند که انتقادات وارد به وی تنها متوجه بخش‌های کوچکی از کار وی شود که موجبات آزدگی متخصصان مختلف را فراهم کرده است». مارتین بروفن برنر (۱۹۷۸) نیز اعتقاد دارد؛ نوشته‌های امین در مورد انباشت سرمایه و توسعه نابرابر، تلاشی موفق در جهت بازسازی و روزآمد کردن نظریات امپریالیسم لنین و انباشت سرمایه لوکزامبورگ بوده است.

«با این وجود، نارسایی نظریه امین و بخصوص تأکید وی بر مبادله - که مبارزه طبقاتی را از نظری دور می‌دارد و او را به سمت دوآلیسم و نادیده گرفتن روابط تولید پیش می‌برد - سایه‌یی از تردید را بر تحلیل وی از طبقات جهانی می‌گسترده... از این رو است که مبارزه برای تحقق سوسیالیسم در ترکیب و همراه با مبارزه آزادی بخش ملی در پیرامون به پیش می‌رود و در چارچوب مفهوم دستیابی به یک «توسعه» مستقل ملی قرار می‌گیرد که بورژوازی ملی نیز نقش مهمی را در آن برعهده دارد... با این حال، امین در کار خود به مبارزه طبقاتی توجهی ندارد و به جای آن به دستورالعمل‌های فنی‌یی پرداخته است که از قرار معلوم می‌تواند برای دستیابی بورژوازی ملی به «توسعه مستقل» مفید واقع شود.»

«مورتن اوگارد» نیز، ضمن تأکید برخی از این نارساییها، معتقد است که پر جاذبه‌ترین بخش نظریه امین، تحلیل وی از ساختارهای تولید مجدد است. احتمال تولید مجدد سرمایه‌داری در پیرامون، کمتر از مرکز است. چرا که، «جوامع پیرامونی، فاقد پیوند مهم

سوم این که، «رشد سرطانی» (Hypertrophy) بخش سوم نیز در پیرامون، شکل گیری از انحراف را به وجود آورده است. در مرکز، سرطانی شدن بخش سوم بازتاب مشکل تحقق ارزش اضافی در شرایط سرمایه داری انحصاری است، که بدین ترتیب، لازم می آید منابع بیشتری صرف بازاریابی و تعیین تکلیف کالاها گردد. اما در پیرامون، سرطانی شدن بخش سوم، اساساً معلول تناقضهای ذاتی در سرمایه داری پیرامونی، نظیر کندی صنعتی شدن، بیکاری فزاینده، مهاجرت نومیدانه از مناطق روستایی به شهرها و نظایر آن است. به نظر امین، رشد بیش از حد فعالیت‌های غیر مولد، مانع انباشت سرمایه در کشورهای پیرامونی شده است.

چهارم این که، نمی توان نظریه «اثرات ضریب افزایش» سرمایه گذاری را به شکل مکانیکی به پیرامون تعمیم داد. در مرکز، ضریب افزایش کینزی در شرایط سرمایه داری انحصاری عمل می کند. در حالی که در پیرامون خروج سودهای سرمایه خارجی، تأثیر این ضریب افزایش را خنثا می کند. نه تنها، پیرامون از خروج سود فعالیت‌های خارجی نفعی نمی برد، بلکه این کار، با انتقال اثر ضریب افزایش از پیرامون به مرکز، به تسریع فرآیند توسعه در آنجا کمک می کند.

پنجم این که، امین هشدار می دهد که مبادا پژوهشگران، کشورهای توسعه نیافته را با دوران اولیه توسعه در کشورهای پیشرفته کنونی مقایسه کنند. دلیل این امر نیز مشخصات ساختاری خاصی است که کشورهای توسعه نیافته با آن روبه‌رو هستند: ۱- ناموزونی حادی، که نوعاً مشخصه توزیع بهره‌وری در پیرامون است. ۲- عدم یکپارچگی، ناشی از تنظیم جهتگیری تولید در پیرامون با نیازمندیهای مرکز ۳- سلطه اقتصادی مرکز، به شکلهای وابستگی تجاری و مالی پدیدار می شود.

ششم این که، به دلیل همین خصلتهای ساختاری توسعه نیافتگی که ذکر شد، جریان رشد کشورهای پیرامونی نیز به ناچار متوقف می شود. به بیان دیگر، سرمایه داری پیرامونی بدون مبارزه با سلطه متروپلهای خارجی و سرمایه داری مرکز، قادر به تحصیل رشد اقتصادی «خودمحور» (Autocentrie) و خودجوش

به توسعه «خودمحور» (مستقل) هستند. در حالی که، کشورهای پیرامون این نظام (کشورهای توسعه نیافته غیر صنعتی) قادر به چنین کاری نیستند. البته، توسعه مرکز نیز مشروط به کنترل دستمزدها و یافتن راههای خروجی برای سرمایه‌های اضافی است و اگرچه در درون خود مرکز امکاناتی برای پاسخگویی به این دو نیاز وجود دارد، اما طی چند قرن اخیر کوشیده است تا برای هرچه بهتر بر آوردن این نیازهای خود، پیرامون را نیز زیر سلطه و استثمار خود در آورد. مرکز، این کار را از راههای مختلفی نظیر تغییر شیوه‌های تولید در پیرامون، ایجاد اشکال گوناگون روابط وابستگی میان پیرامون و مرکز انجام داده و بدین ترتیب، پیرامون از امکان توسعه سرمایه داری مستقل محروم مانده است.^۶

امین در زمینه توسعه و توسعه نیافتگی به طور خلاصه می گوید؛ بورش خارجی از طریق تجارت، که توسط شیوه تولید سرمایه داری دنبال شد، پیشرفتهایی قاطعانه را در بخشهای مختلف موجب گردیده، از جمله؛ نابودی پیشه‌ها و حرف، بدون آنکه تولید صنعتی بومی جایگزین آنها شده باشد.^۷

امین؛ گذار به سرمایه داری پیرامونی

نظریه «امین» (۱۹۷۶) در خصوص گذار به سرمایه داری پیرامونی، حاوی جزئیات مهم زیر است: نخست این که، گذار به سرمایه داری در کشورهای پیرامونی، اساساً با گذار به سرمایه داری در کشور مرکزی تفاوت دارد. مثلاً، صنعتگران محلی پیرامون نبود می شوند، بدون این که تولیدات صنعتی داخلی جای آنها را بگیرد.

دوم اینکه، سرمایه داری در پیرامون، با ویژگی «برون‌نگری» (Extraversion) یا گرایش به فعالیت‌های صادراتی مشخص می شود. امین خاطر نشان می سازد که «این سرمایه داری برون‌نگر، محصول عدم کفایت بازار داخلی پیرامون نیست، بلکه، ناشی از بهره‌وری بالاتر مرکز در همه زمینه‌ها است، که پیرامون را مجبور می کند نقش عرضه مکمل محصولات برای تولیدی را به عهده بگیرد.» با توجه به این برون‌نگری، سطح دستمزدها در پیرامون نیز نسبت به مرکز پایین تر است.

نخواهد بود.

بالاخره این که، شکل خاص توسعه نیافتگی که این بنیادهای پیرامونی به خود می‌گیرند، به عوامل زیر وابسته است:

۱- ماهیت بنیادی پیش از سرمایه‌داری، مربوط به گذشته.

۲- اشکال و دوره‌های ادغام پیرامونها در نظام جهانی سرمایه‌داری.

امین، ضمن این که تفاوت‌های میان کشورهای پیرامونی را نادیده نمی‌گیرد، تصریح می‌کند که همه این کشورها نوعاً به سمت الگویی میل می‌کنند که مشخصه آن سلطه سرمایه‌های ارضی، سرمایه وابسته یا تجاری و سرمایه مرکز است. با سلطه سرمایه مرکز بر کل این نظام، الگوی مزبور توسعه سرمایه‌داری ملی را در پیرامون به شدت محدود می‌کند. امین، در زمینه توسعه و توسعه نیافتگی، به طور خلاصه می‌گوید: یورش خارجی از طریق تجارت که توسط شیوه تولید سرمایه‌داری دنبال شد، تغییرات بیرحمانه‌ی را در بخشهای مختلف موجب گردیده از جمله نابودی پیشه‌ها و حرف، بدون آن که تولید صنعتی بومی جایگزین آنها شود.

امین؛ سرمایه‌داری و توسعه

سمیر امین، در کتاب «سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن» بر این باور است که «سرمایه‌داری» مترادف «توسعه» نیست و باید بین آن دو تفکیک قایل شد. وی معتقد است ترکیب این دو مفهوم با یکدیگر - یا اشتباهی گرفتن یکی از این دو به جای دیگری - معنایش ترکیب یا اشتباه گرفتن واقعیت، یعنی گسترش سرمایه‌داری به جای توسعه خواهد گردید:

«سرمایه‌داری یک نظام، توسعه نیست که بتوان آن را مثلاً در برابر مکتب سوسیالیستی قرار داد. من فکر می‌کنم لازم است که بین واقعیت و دست آورد سرمایه‌داری؛ یعنی گسترش سرمایه و مفهوم توسعه تفکیک قایل شد. پدیده اولی، وقتی به عنوان یک واقعیت اجتماعی مطالعه می‌شود، باید در دو سطح مورد بررسی قرار گیرد؛ یکی گرایش ذاتی و

دیگری سطح واقعیت تاریخی آن. از سوی دیگر، مفهوم توسعه، بنا به طبیعت و سرشت خود ایدئولوژیک است. این مفهوم به شخص امکان می‌دهد تا نتایج را از روی معیارهایی مورد قضاوت قرار دهد که مقدم بر تجربه وضع و مقرر شده است، یعنی همان معیارهایی که در تعریف یک طرح اجتماعی دخالت دارد»^۸

همین دیدگاه، امین را به نتیجه دیگری رهنمون می‌سازد که:

«منطق گسترش سرمایه‌داری، حاوی هیچگونه نتیجه‌ی نیست که بتوان آن را به زبان توسعه و بر حسب نیازهای توسعه شناسایی و قبول کرد. مثلاً، منطق گسترش سرمایه‌داری، به معنای اشتغال کامل، یا درجه معین و از قبل تعیین شده‌ی از برابری در توزیع درآمد نیست. آنچه مبنای گسترش است و جهت آن را تعیین می‌کند، جستجوی سود از سوی شرکتها است. این رویکرد، ممکن است تحت شرایط خاصی به خاطر گسترش خود، موجب اشتغال شود یا تحت شرایطی دیگر، موجب انقباض گردد یا حتی ممکن است نابرابریهای موجود در درآمد را کاهش دهد یا آنها را تشدید کند»^۹

بدین ترتیب، امین که توسعه را انسجام و یکپارچگی در تولید تلقی کرده و رشد و توسعه را هم ارز یکدیگر می‌داند، عدم چارچوبی برای مدیریت عمومی و سراسری نظام سرمایه‌داری را سبب تفاوت در مسایل جهان سوم با یکدیگر می‌داند که در ابعاد زیر متبلور گشته است:

۱- این کشورها و مناطق، کمتر به طور کامل در نظام تولیدی جهانی ادغام و با آن یکپارچه شده، که در حال ساخته شدن است.

۲- این کشورها و مناطق، [نه تنها] در بین خود، کمتر به یکپارچگی رسیده، بلکه، عملاً به هیچ وجه به یکپارچگی نرسیده است.

۳- توسعه این کشورها و مناطق، نابرابر و ناهمتر از است»^{۱۰}

بر این اساس، سمیر امین اعتقاد دارد که: «گسترش

سرمايه‌داری در مناطق پيرامونی نظام، موجب پديد آمدن شکل‌بندی‌های اجتماعی پیچیده‌ی گرديده است.»^{۱۱}

امین و دولت در جهان سوم

وی درباره «دولت در جهان سوم» معتقد است که سلطه خارجی، تفوق طبقه مسلط داخلی را در جوامع پيرامونی مشکل می‌سازد. دولت پيرامونی، در عین حال که به دلیل ضعف بورژوازی داخلی میل به اقتدارگرایی دارد و به سرکوب و فشار نظامی در داخل روی می‌آورد، در خارج تحت کنترل و فشار است و از مشکل ناتوانی رنج می‌برد. امین، وقوع بسیاری از بحرانها و تحولات در نظام سرمايه‌داری جهانی را ناشی از مبارزات رهایی‌بخش در جوامع پيرامونی می‌داند. تحولاتی؛ نظیر تغییر تقسیم کار بین المللی و گذار به مرحله دوم امپریالیسم (افول استعمار مستقیم در کشورهای پيرامونی)، بدون فشارهای ناشی از این جنبشها چه بسا اتفاق نمی‌افتاد. امین، آینده جوامع پيرامونی را نیز در گرو مبارزات و انقلابات در درون آنها می‌داند. وی، اعتقاد دارد که هنوز دولت ملی - آن‌گونه که در جوامع پیشرفته صنعتی به وجود آمده - در جوامع جهان سوم پدید نیامده است. به نظر امین، آنچه تاکنون در این جوامع به وجود آمده و موثر واقع شده؛ نه دولت و نه طبقات اجتماعی، بلکه «جنبشهای آزادیبخش» است که فقط در زمینه کسب استقلال سیاسی تاحدودی موفق شده‌اند و نه در زمینه ایجاد دولت ملی و پیشبرد توسعه اقتصادی.

امین و جهانی شدن

امین، معتقد است که نظم اقتصادی نولیبرالی (جهانی شدن سرمايه) با پیروزی انتخاباتی خانم تاجر - در انگلستان - و رونالد ریگان - در آمریکا - در ۱۹۸۰ و حذف سیستم دولت رفاه آغاز گشته است:

«جهان در حال حاضر، در حال ورود به وضعیت مشکلی تحت عنوان جهانی شدن است که پیش از فروپاشی شوروی و مخصوصاً از اوایل دهه ۸۰ شروع شده است. این وضعیت، لیبرالیسم اقتصادی تمام عیار و بی حد و حصری را توصیه

می‌کند که چیزی جز اتوپی ارتجاعی انقیاد کامل جوامع بشری در برابر منطق يك جانبه و انحصاری سرمايه، و «تعدیل» آن جوامع - در کلیه ابعاد سیاسی و اجتماعی - تنها بر پایه عقلانیت سود نیست، که پیروزی انتخاباتی خانم تاجر و رونالد ریگان در ۱۹۸۰، آغاز اجرای چنین برنامه‌ی بود. اما از سالهای ۱۹۹۰-۱۹۸۹ به بعد و فروپاشی قابل پیش‌بینی سیستم شوروی، طبقات حاکم بر جهان سرمايه‌داری حقیقتاً مست‌انتهامجویی شدند. سرانجام، برخی را گستاخی به آنجا کشاند که نوشتند تاریخ به پایان خود رسیده و رویای سوسیالیستی و استقلال ملتها پایان یافته است. پس، برمی‌گردیم به سرمايه‌داری ناب و یکدست، اما، این بار به مقیاس سراسری کره زمین. در رسانه‌های [اطلاعاتی و تبلیغاتی] مسلط تأکید می‌کنند که جز سرمايه‌داری بدیلی وجود ندارد؛ سرمايه‌داری افقی است که از آن نمی‌توان فراتر رفت.»^{۱۲}

بر این اساس، نگاه اجتماعی به توسعه کم‌رنگ شده است و در نتیجه کلیه ابعاد زندگی اجتماعی و سیاسی، تابع يك معیار منفرد و مطلق به نام سرمايه قرار گرفته است. به عبارت دیگر، سقوط اتحاد جماهیر شوروی، باعث تسلط سرمايه بر کلیه سطوح روابط بین الملل گردید. وی ایجاد سازمان تجارت جهانی را از تجلیات مصادیق این غلبه می‌داند:

«ایجاد سازمان تجارت جهانی، یکی از تجلیات غلبه سرمايه به شکل بین‌المللی آن است. اهمیت این سازمان، بسیار بیش از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است که نوعی باشگاه برای کمپانیهای عظیم و چندملیتی است که شرایطشان را بر کلیه کشورها - اعم از جمهوریهای سوسیالیستی سابق یا کشورهای در حال توسعه - دیکته می‌کنند.»^{۱۳}

جایگزینها

از نظر سمیر امین، جایگزینهای اصلی کاملاً واضح است. وی معتقد است که مردم در سه حوزه نیازمند توسعه هستند که همدیگر را کامل می‌کند: «اول، دموکراسی بیشتر. یعنی دموکراتیک کردن

تقویت امکانات بالقوه رهایی بخش و خلاق آنها، دست به عمل زنیم.

ملتها، دشمن واحدی دارند که عبارت است از سرمایه انحصاری چند قطبی معدود (oligopolistigue) جهانی شده و امپریالیستی مسلط و مجموعه قدرتهای سیاسی که در شرایط حاضر در خدمت آن هستند. یعنی، دولتهای قدرت مثلث [آمریکا، اروپا، ژاپن] (تا زمانی که جناحهای انتخاباتی راست و چپ در پیروی از خط «لیبرالیسم» با هم شریکند). بخصوص، دولت ایالات متحده (که احزاب جمهوریخواه و دموکرات آن در مجموع، بینش واحدی نسبت به نقش اقتدارگرایی آمریکا دارند) و نیز دولتهای طبقات حاکمه وابسته و نوکر مآب در کشورهای جنوب. این خصم، در چارچوب یک استراتژی اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی مشترک دامن می گسترده و در این راه مجموعه‌یی از نهادها را در خدمت خویش دارد. از سازمان تعاون و توسعه اقتصادی گرفته، تا بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، ناتو و غیره.^{۱۵}

بنابراین، آنها باید در مجموعه‌هایی هماهنگ وحدت یابند. موضوع دیگری که نشان می دهد شکافهای درون جنبشها تا چه حد چشمگیر است، رابطه متقابل جنبش «ضد جهانی شدن لیبرالی» و «جنبش ضد جنگ» است. پرسش این است که آیا این دو جنبش، در تقابل با یکدیگر قرار می گیرند یا این که از هم جدایی ناپذیرند؟ و یا اساساً، هر دو یک جنبش هستند؛ به گونه‌یی که از این جنبش؛ تحت عنوان «جنبشی در جنبش» یاد می شود:

«جنبش» باید درک کند که در مقابل این استراتژی منسجم و جنایت آمیز دشمن، هیچ استراتژی متقابلی نمی تواند مؤثر باشد، مگر این که پیکار با جنگهای آمریکا را به مثابه محور اصلی فعالیت خود قرار دهد. این همه حرافی درباره «فقر» و «حقوق بشر» به چه درد می خورد، زمانی که آنچه در دستور کار جاری است، آینده‌یی هزار بار بدتر و آکنده از خشونت نظامی برای خلقها به بار خواهد آورد؟ به این جنگها - که هنوز «کوچک»

جامعه، که به معنای دموکراتیک کردن سیستم سیاسی نیست. به عبارت دیگر، نه تنها از طریق تجویز چندگانگی سیاسی و ایدئولوژیکی، بلکه، از طریق تصدیق حقوق اجتماعی مردم، دوم، تلاش برای رسیدن به پیشرفت اجتماعی؛ یعنی باید بین توسعه اقتصادی و اجتماعی ارتباط وجود داشته باشد،

سوم، پذیرش حقوق ملیتها، سرزمینهای وطنی، کشورها یا هر آنچه که ممکن است نامیده شود. باید بپذیریم که تابع شدن (تبعیت) متقابل، در حال حاضر عملاً بین عناصر ناهمگون داخلی کشورها وجود دارد و در نتیجه نمی تواند بر مبنای فقدان قانون باشد و بازارها را فقط برای توانگران باز کند.^{۱۴}

امین، عقیده دارد که عامل پیشبرد این جایگزینها (بدیلهای)، گسترش جنبشهای اجتماعی است. به نظر او، دلیلی که سبب عکس‌العملهای تدافعی جنبشها نسبت به کنشهای نظم نو لیبرالی گشته، پراکندگی آنها است.

«جنبشهای اجتماعی» در اشکال متنوعشان وجود دارند و حضور و عمل خود را در سراسر جهان کنونی تقویت می کنند. این امر، آن قدر روشن است که نیازی به اثبات ندارد: طبقات و مبارزات طبقاتی، جنبشهای مبارزاتی برای دموکراسی، حقوق زنان، حقوق ملتها، حقوق دهقانان، رعایت ملزومات زیست محیطی و غیره، نمونه‌های بارز آن هستند. تغییر جهان از طریق متیلور شدن بدیل و با جذب شدن فعالانه در این جنبشها امکانپذیر است، اما، تغییر مستلزم این امر نیز هست که این جنبشها به تدریج بدانند چگونه از حالت تدافعی، به حالت تهاجمی در آیند، چگونه در عین حفظ تنوعشان از تشتت و پراکندگی به همسویی بگردند و در پروژه‌های گردآورنده و ائتلافی ابداعی و کارآمد به عاملان تعیین کننده تبدیل شوند تا بتوانند استراتژیهای سیاسی شهروندی را برپا دارند.

اعتراف به ناکافی بودن جنبشها در وضعیت کنونی رشدشان، نه به معنی بی اعتبار کردن ضرورت گریز ناپذیر آنها و نه نگاه دل‌تنگی به گذشته بی بازگشتشان، بلکه، به معنی آن است که برای

۶. احمد ساعی، پیشین، صص ۳۵-۳۶.
۷. علیرضا کلاتری مهرجردی و دیگران، پیشین، ص ۱۰.
۸. سمیر امین، سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن، ناصر زرافشان، تهران: آگه، ج ۲، ۱۳۸۴، ص ۵۲.
۹. پیشین، ص ۵۳.
۱۰. پیشین، صص ۱۲۶-۱۲۷.
۱۱. پیشین، ص ۱۹۱.
۱۲. برای اطلاعات بیشتر نک به: <http://www.qantara.du.com>
۱۳. پیشین.
۱۴. همانجا.
۱۵. امین، سمیر. «فقر جهانی و انباشت سرمایه»، مرتضی محیط، مانتلی ریویو، ۲۰۰۴.
۱۶. امین، سمیر. «جهانی شدن مبارزات اجتماعی»، سعید رشیدی، لوموند دیپلوماتیک، ۱۹۹۹.

کتابنامه

منابع فارسی:

۱. سو، آلوین. ی. تغییر اجتماعی و توسعه. محمود حبیبی، ماهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ج ۲، ۱۳۸۰.
۲. ساعی، احمد. مسایل سیاسی اقتصادی جهان سوم. تهران: سمت، ۱۳۷۷.
۳. کلاتری مهرجردی، علیرضا. جهان سوم و مسایل آن. تهران: سنجش، ۱۳۸۱.
۴. چیلکوت. نظریه‌های توسعه و توسعه نیافتگی. احمد ساعی، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۵. امین، سمیر. سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن. ناصر زرافشان، تهران: آگه، ج ۲، ۱۳۸۴.

منابع انگلیسی:

۱. امین، سمیر. «جهانی شدن در راستای سود سرمایه است»، حسین خانی، قنطارا، ۲۰۰۳. برای اطلاعات بیشتر نک به:

<http://www.qantara.du.com>

منابع اینترنتی:

۱. امین، سمیر. «فقر جهانی و انباشت سرمایه»، مرتضی محیط، مانتلی ریویو، ۲۰۰۴.
۲. امین، سمیر. «جهانی شدن مبارزات اجتماعی»، سعید رشیدی، لوموند دیپلوماتیک، ۱۹۹۹.

برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

<http://www.monthlyreview.com>

Amin, Samir. "Globalization Is All about the profit of capital", *qantara.du*. 2003 Interview: hassan zanind.

است (با وجود آن که تلفات مادی و انسانی زیادی برای قربانیان پدید می‌آورد). نباید همچون «مساله‌یی از مسایل» نگریم، بلکه، باید آن را مظهر و گویای استراتژی واقعی دشمن دانست. اگر تأملات اخیر معنایی داشته باشد فقط می‌توان از عناصری به منظور تدارك يك استراتژی متقابل توده‌یی به يك نتیجه رسید: محور اصلی فعالیت آتی، در لحظه کنونی، مبارزه با «جنگهای آمریکا» است و در این جهت باید وسیعترین جبهه متشکل از کلیه نیروهای ممکن را فراهم کند.^{۱۶}

نتیجه‌گیری

سمیر امین؛ که از نظریه‌پردازان مکتب وابستگی است، جهانی شدن سرمایه را براساس مقوله انباشت سرمایه توضیح می‌دهد. وی معتقد است؛ یک نظام سرمایه‌داری جهانی وجود دارد که محرکهای توسعه خود را از مراکز این نظام می‌گیرد. این مراکز، قادر به توسعه خودمحور (مستقل) هستند.

امین، براساس نظریه کشورهای مرکزی و پیرامونی، اعلام می‌دارد که برای گذار کشورهای پیرامونی به نظام سرمایه‌داری دو انتخاب وجود دارد:

الف) توسعه وابسته ب) توسعه خودمحور
نتیجه اجرای انتخاب (الف) - که به ادغام پیرامون در نظام جهانی سرمایه‌داری منجر می‌شود - چیزی جز توسعه نیافتگی نخواهد بود.

و برای اجرای انتخاب (ب)، یکی از اولین قدمها، ایجاد اقتصاد ملی یکدست و همگون؛ یعنی مردمی، دموکراتیک و سوسیالیستی است.

یادداشت‌ها

۱. احمد ساعی، مسایل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، (تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۷)، چاپ اول، صص ۴-۳۱.
۲. علیرضا کلاتری مهرجردی و دیگران، جهان سوم و مسایل آن، (تهران، انتشارات سنجش، ۱۳۸۱)، چاپ اول، ص ۱۰.
۳. احمد ساعی، پیشین، صص ۳۲-۳۵.
۴. علیرضا کلاتری مهرجردی و دیگران، پیشین، صص ۳-۱۵.
۵. چیلکوت، نظریه‌های توسعه و توسعه نیافتگی، ترجمه دکتر احمد ساعی، مؤسسه نشر علوم نوین، چاپ اول، ۱۳۷۵، تهران، صص ۱۳۴-۱۴۱.